

بررسی رابطه بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی در استان‌های ایران

سید محمدجواد رزمی^۱

دانشیار گروه اقتصاد، دانشکده علوم اداری و
اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد

شراره کاوسی

دانشجوی دکتری اقتصاد، پردیس بین‌الملل
دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ پذیرش: ۹۳/۵/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۲۲

چکیده

در ادبیات اقتصادی، در خصوص رابطه بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی دو فرضیه وجود دارد: اول اینکه، با توسعه اقتصادی نابرابری جنسیتی کاهش می‌یابد؛ دوم، توسعه اقتصادی می‌تواند به افزایش نابرابری جنسیتی منجر شود. مقاله حاضر با توجه به منحنی کوزنتس جنسیتی، به بررسی اثر توسعه اقتصادی بر نابرابری جنسیتی در استان‌های کشور می‌پردازد. در برآورد این منحنی از روش حداقل مربعات معمولی OLS استفاده گردید. بر اساس نتایج، یک ارتباط U وارونه بین نابرابری جنسیتی و درآمد سرانه وجود دارد. همچنین ارتباط معکوسی بین نابرابری جنسیتی با صادرات و ارتباط مستقیمی با سهم بخش صنعت در اقتصاد مشاهده شد. این پژوهش تأثیر یکنواخت توسعه بر نابرابری جنسیتی، یعنی دیدگاه‌های فمینیستی و نئوکلاسیک را به چالش کشیده و بجای پذیرش یک سیاست عام، لزوم اجرای برنامه‌های مبارزه با کاهش نابرابری جنسیتی بخصوص متناسب با سطوح توسعه اقتصادی، مناطق مختلف را پیشنهاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: توسعه اقتصادی، نابرابری جنسیتی، منحنی کوزنتس، ایران.

۱-مقدمه

توسعه، فرآیندی پیچیده و نوعی دگرگونی اجتماعی است که هدف از آن، تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب و بهینه است؛ وضعیتی که در آن تمامی آحاد جامعه باید به منابع ارزشمند معرفت، قدرت و ثروت دسترسی پیدا کنند و بهبود و ارتقای سطح زندگی اجتماعی - انسانی و تعالی انسان را به دنبال داشته باشد. بر اساس شواهد تاریخی، توسعه در عمل فرآیندی بی طرف نبوده، به طوری که قالب و مسیر آن تحت تأثیر جانبداری جنس گرایانه است؛ از این رو نقش و جایگاه زنان در فرآیند توسعه و برخورداری آن‌ها از نتایج، به بخش مهمی از مباحث رشد و توسعه اقتصادی تبدیل شده است (Arora, 2012: 148).

جنس^۱، به تفاوت‌های جسمی و زیستی که زن و مرد را از هم متمایز می‌سازد (Gydnr, 2007: 814). در حالی که جنسیت^۲، شامل رفتارها، نقش‌ها و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ حاکم بر هر جامعه بر عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد. از نگاه صندوق جمعیت سازمان ملل^۳ (۲۰۰۹) "اصطلاح جنسیت به ویژگی‌ها و فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منتصب به مردان یا زنان اطلاق می‌شود. ویژگی‌های جنسیتی نقش‌هایی هستند که ایفای آن‌ها از زنان و مردان انتظار می‌رود و در میان جوامع و در طول زمان متغیر است."

با این تعاریف، جنسیت از تمایزات فیزیکی میان زنان و مردان متفاوت شده و دربرگیرنده آن ویژگی‌های اجتماعی است که رفتار زنان را در جامعه تعریف می‌نماید. این حقیقت که ویژگی‌های جنسیتی اجتماع بنیان هستند بدین معنی است که خصایص جنسیتی تابع تغییر در شیوه‌هایی هستند که می‌توانند یک جامعه را به سوی برابری سوق دهند (Chichilnisky, 2008: 16).

از نگاه صندوق جمعیت سازمان ملل، برابری جنسیتی زمانی حاصل می‌شود که: "مردان و زنان

1. Sex

2. Gender

3. United Nations Population Fund

در توزیع قدرت و تأثیرگذاری در معادلات آن سهمی برابر داشته، از فرصت‌های برابر و استقلال مالی از طریق کار و تجارت برخوردار شده، دسترسی مشابهی به آموزش، فرصت‌های پیشرفت و شکوفایی استعدادها داشته، مسئولیت خانه و فرزندان به طور مشترک میان مرد و زن تقسیم شده و اجبار و ارباب و خشونت جنسیتی در محیط کار و خانه علیه زنان به طور کامل برطرف شده باشد (UNPF, 2014). در دهه‌های اخیر، در خصوص برابری جنسیتی بین زنان و مردان و نیز تأثیر توسعه بر وضعیت زنان، نظریات متعدد و متفاوتی مطرح شده است. بر اساس دیدگاه مکاتب انتقادی و فمینیستی، استراتژی‌های توسعه معاصر، نهادهای مردسالار را تقویت، زنان را به طور استثمارگراییانه به فعالیت‌های تولیدی وادار و آن‌ها را مجبور به پذیرش مشاغل با درآمد پایین نموده که در نهایت به افزایش نابرابری جنسیتی منجر می‌گردد. مکاتب یاد شده با ارائه دو تفسیر متفاوت به نتایج مشابهی در زمینه تأثیر منفی توسعه بر وضعیت زنان دست یافته‌اند. تفسیر نخست بر این باور است که توسعه به تنهایی قادر به بهبود مشارکت نیروی کار زنان یا از میان برداشتن طبقه‌بندی جنسیتی مشاغل و نهادهای تبعیض‌گر فرهنگی نبوده و تغییر وضعیت زنان به جای اتکالی تنها بر توسعه اقتصادی نیازمند مداخله مستقیم یا مهندسی اجتماعی است. در تفسیر دوم، برنامه‌های توسعه، به جهت تأثیر منفی بر موقعیت زنان مورد نقد قرار گرفته است. بر اساس این دیدگاه، برنامه‌های توسعه می‌تواند با افزایش نرخ مهاجرت مردان برای کار، به افزایش سهم زنان در فعالیت‌های بدون دستمزد (کار خانگی) و در نتیجه کاهش فرصت‌های آنان جهت ارتقاء اجتماعی و شغلی منجر گردد. ضمن این که افزایش درآمد مردان بر نحوه تقسیم کار و روابط قدرت در خانواده نیز تأثیرگذار بوده که خود می‌تواند میزان نابرابری جنسیتی را افزایش دهد (Berik et al., 2009:1-33).

در جهت مخالف با دیدگاه قبلی، نتولیرال‌ها (یا نظریه‌های رشد خوش‌بینانه) بر این باورند که توسعه اقتصادی به دلیل ترغیب یکپارچگی اجتماعی، پشتیبانی از سرمایه‌گذاری زنان در سرمایه اجتماعی و ایجاد فرصت‌های شغلی با درآمدهای نسبتاً بالاتر در بخش غیرکشاورزی، منجر به بهبود شرایط زنان می‌گردد (Seguino et al., 2014: 21). به‌طور مشابه، تجارت بین‌الملل و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به عنوان محرک‌های رشد، سودآوری را در سطح جامعه بهبود، سطح فن‌آوری را ارتقاء و هنجارهای برابری جنسیتی را ترغیب می‌نمایند (Richards., 2007: 855). در نتیجه، از دیدگاه این مکتب فکری، توسعه اقتصادی اثر مثبتی بر برابری جنسیتی دارد.

دیدگاه سومی که Boserup (1970) آغازگر آن بوده و دیگرانی مانند Goldin (1994) و Rosenbluth (2006) آن را توسعه داده اند بر این باور است که اگرچه در مراحل اولیه توسعه، نهادهای مرد سالار در سطح خرد و کلان فرصت‌های شغلی زنان را محدود می‌نمایند، اما در مراحل بعدی سطح مشارکت نیروی کار زنان افزایش می‌یابد. اشتغال بیرون از منزل، زنانی با درآمد مستقل به وجود آورده، توسعه سرمایه اجتماعی را تسهیل نموده و قدرت چانه‌زنی زنان را در درون خانواده افزایش می‌دهد. این امر ابتدا ساختارهای مردسالارانه اجتماعی را اصلاح و سپس موجب به برچیده شدن آن می‌گردد. به عبارتی تغییرات مستمر و تدریجی باعث قدرت گرفتن زنان در خانواده شده و موجب می‌گردد تا رابطه میان توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی بتواند از الگوی U وارونه پیروی نماید (Eastin et al., 2013: 16).

در مطالعه حاضر تلاش شده است وجود یک رابطه نمایی، بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی یا یک منحنی کوزنتس جنسیتی^۱ (GKC) مورد بررسی قرار گیرد. ضمن این که با توجه به کارهای Prakash & Eastin (2013) علاوه بر شاخص درآمد سرانه، شاخص‌های تجارت بین‌الملل، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سهم بخش صنعت در اقتصاد نیز، به‌عنوان نماگرهای پیشرفت اقتصادی و مؤثر بر نابرابری جنسیتی، در معادله Kuznetz لحاظ گردید. برای برآورد مدل و آزمون فرضیه GKC از داده‌های مقطعی مربوط به ۳۱ استان کشور در سال ۱۳۹۰ استفاده شده است.

۲- مبانی نظری

هرچند میان اقتصاددانان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی، در خصوص چگونگی ارتباط بین توسعه اقتصادی - اجتماعی با شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان در مقایسه با مردان، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ اما طیف اصلی، متأثر از رویکردی است که بر رابطه عکس بین رشد اقتصادی و نابرابری جنسیتی تأکید دارد (Duflo, 2006: 15). در رویکرد خوش‌بینانه که ابتدا در نظریه‌های نئو کلاسیک مطرح گردیده، برای تشریح تفاوت‌های جنسیتی و این که چرا درآمد

حاصل از کار زنان کمتر از مردان است، در چارچوب تئوری رفتار عقلایی، به شاخص‌هایی نظیر مسئولیت‌های خانوادگی، نیروی جسمانی، آموزش عمومی و فنی، ساعت کار و امکان جابه‌جایی آن اشاره شده است (Braunstein, 2012:956). بدین مفهوم که هر یک از شاخص‌های یاد شده، بهره‌وری و عرضه نیروی کار زنان را متأثر نموده و از آنجا که بر اساس فرض اساسی اقتصاددانان نئوکلاسیک در شرایط رقابتی به نیروی کار می‌بایست دستمزدی معادل ارزش نهایی محصول پرداخت شود، تفاوت بین درآمد زنان و مردان، می‌تواند ناشی از بهره‌وری پایین‌تر آنان باشد (205: Mitra, 2013). در این شرایط، بکر با ارائه دیدگاهی جدید، مطلوبیت خانواده را جایگزین مطلوبیت فرد می‌سازد و با فرض این که خانواده‌ها منابع (وقت و پول) خود را بین اعضا به نحو عقلایی تقسیم می‌نمایند، نشان می‌دهد، در سنین پایین، زنان سرمایه‌های مادی انسانی کمتری دریافت و در نتیجه در سنین بالاتر عمدتاً "در زمینه نگهداری کودکان در خانه فعالیت می‌نمایند. بر اساس این دیدگاه سرمایه انسانی کمتر (عمدتاً" در زمینه آموزش و پرورش) و در نتیجه بهره‌وری پایین‌تر زنان نسبت به مردان دلیل اصلی درآمد کمتر آنان است (Zfranchy, 2006:10).

نظریه نئوکلاسیک به لحاظ برشماری برخی از دلایل تفاوت بهره‌وری نیروی کار زن و مرد که خود سبب فزونی سطح درآمدی مردان نسبت به زنان می‌شود حائز اهمیت است. در این دیدگاه، توسعه اقتصادی از طریق توسعه بازار و ایجاد فرصت‌های شغلی جدید سبب کاهش نابرابری‌های ناشی از رفتار تبعیضی در بازار کار می‌شود. ضمن این که به تدریج تبعیض در زمینه‌های آموزش، دسترسی به منابع مالی، برخورداری از امکانات رفاهی و به تبع آن، تبعیض علیه زنان را کاهش می‌دهد (Radol, 2010:8). این دیدگاه به لحاظ تأکید بر نقش مثبت توسعه در کاهش نابرابری‌ها با دیدگاه جامعه‌شناسی که معتقد به حذف تدریجی نابرابری‌های اجتماعی که ریشه در رفتار سنتی دارد، مرتبط است. همچنین در این رویکرد نابرابری جنسیتی متأثر از ساختارهای سنتی بوده و از این رو نقش مهمی برای سیاست‌های دولتی در جهت بهبود وضعیت زنان در بازار کار از طریق بهبود سطوح آموزش و پرورش و آموزش حرفه‌ای زنان که سرمایه انسانی آن‌هاست، قائل می‌گردد (Braunstein, 2012: 56). با توجه به این که در کشورهای در حال توسعه به ویژه در آفریقا، خاورمیانه و آسیا، سطح تحصیلی زنان کمتر از مردان است، این عامل می‌تواند در کشورهای یاد شده، بیش از کشورهای صنعتی بر نابرابری جنسیتی اثرگذار باشد. علاوه بر این، تجارب کشورهای جنوب شرق آسیا نشان داده است که سرمایه‌گذاری در آموزش

زنان موجب افزایش تولید اجتماعی می شود و زمینه را برای رشد و توسعه بیشتر فراهم می سازد .
(Khani, 2010: 9)

بر اساس یک رهیافت نئوکلاسیکی، هرچند توسعه اقتصادی دارای تأثیری قوی بر کاهش نابرابری جنسیتی بوده، اما این رابطه خطی و همواره منفی نیست. در مراحل اولیه توسعه اقتصادی غالباً "نابرابری میان مردان و زنان افزایش یافته اما در مراحل بعدی، نابرابری در بازار کار به دلیل پر هزینه بودن حفظ سیاست های تبعیض آمیز، کاهش می یابد. به عبارتی، رشد و فرایند صنعتی شدن تقاضا برای نیروی کار را افزایش داده و در شرایطی که دسترسی به آموزش و کسب مهارت (صرف نظر از جنسیت) برای همه میسر است، از سودآوری استخدام مردان نسبت به زنان کاسته می شود. به عبارت دیگر در میان مدت و بلندمدت، عامل رقابت، نابرابری جنسیتی در اشتغال را کاهش می دهد (Sarasúa, 2008: 23). توسعه اقتصادی فرصت های شغلی بیشتری را پیش روی زنان قرار داده و پیشرفت فن آوری به زنان امکان می دهد زمان بیشتری را به موقعیت های شغلی بیرون از خانه و بالعکس زمان کمتری را بر روی کشاورزی و کارهای بی مزد درون خانه اختصاص دهند. افزایش دسترسی زنان به مشاغل، بر سهم درآمدی آنها در خانواده افزوده و قدرت چانه زنی آنان را در اقتصاد افزایش می دهد. این افزایش قدرت چانه زنی، به زنان قدرت و منزلت اجتماعی بیشتری بخشیده و از میزان نابرابری های جنسیتی می کاهد (Mitra, 2013: 205).

این برداشت با سایر تفسیرها در مورد نابرابری اجتماعی و توسعه مشابه است، به طوری که Kuznetz، به عنوان معروف ترین اقتصاددان در زمینه نابرابری درآمدی، نشان می دهد که در مسیر حرکت یک کشور از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی نابرابری درآمدی با یک رابطه ای به شکل "U وارونه"، ابتدا افزایش و سپس کاهش می یابد (Mehregan et al., 2008: 60). در دیدگاه Boserup مراحل اولیه رشد غالباً "همراه با مهاجرت مردان به نواحی صنعتی و در نتیجه افزایش زمان صرف شده زنان در فعالیت های خانگی غیر رسمی و ذاتاً" نابرابر است. با این حال، با ادامه این فرآیند و افزایش درآمد خانوارها، وابستگی آنان به کشاورزی معیشتی کاهش یافته و زنان فرصت بیشتری برای مشارکت در فعالیت های حرفه ای خواهند داشت. علاوه بر این همزمان با افزایش تقاضای نیروی کار در سطح کلان، افراد یا اعضای خانوار به درآمدهای پولی ناشی از عرضه نیروی کار وابستگی بیشتری پیدا نموده، ضمن این که به طور همزمان، توسعه تکنولوژی ساعات کار خانگی را نیز کاهش می دهد. در نتیجه این دو عامل، زنان این تفکر را که باید در

بیرون از خانه در جستجوی فرصت شغلی باشند را امری آسان و ضروری می‌یابند. این موضوع به نوبه خود منجر به کاهش نرخ زاد و ولد و ارتقاء شاخص توسعه انسانی زنان از طریق تحصیلات، آموزش‌های شغلی، افزایش نرخ مشارکت و افزایش قدرت مالی زنان در ساختار خانواده می‌گردد. در طول زمان این فرآیند به توسعه هنجارهای اجتماعی منجر شده که تبعیض جنسیتی را کاهش داده و مشارکت سیاسی _ اجتماعی زنان را گسترش می‌دهد (Eastin et al., 2013: 42). به عبارتی رابطه‌ی به شکل "U وارونه" بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی نیز وجود دارد (353: Grossman, 1995).

با این حال، Boserup (1970) تأکید می‌کند که رشد اقتصادی تنها عامل تغییر شکل دهنده مشارکت زنان و تغییر موقعیت آن‌ها نسبت به مردان نبوده، بلکه ساختارهای فرهنگی و برتری نهادهای پدرسالارانه در کشورها نیز، در تعیین سطح نابرابری جنسیتی حائز اهمیت می‌باشند. با این وجود، دیگر پژوهشگران دریافته‌اند، به دلیل اینکه رشد و توسعه پیوندهای اجتماعی بیرونی را افزایش می‌دهد، احتمالاً "از میزان تسلط این فاکتور خواهد کاست (Eastin et al., 2013: 42). بر اساس مطالعات Seguin (2007)، ارتقاء سطح مشارکت زنان در بازار کار رسمی و افزایش سطح برخورداری آنان از منابع مادی با توسعه هنجارهای تساوی جنسیتی دارای رابطه علی است. بر اساس نظر Engelhart (1977)، ارزش‌های پسا مادی گرایانه که با توسعه فرصت‌های آموزشی و افزایش نرخ باسوادی همراه است پذیرش هنجارهای اجتماعی ضد تبعیض جنسیتی را تسهیل می‌کند. با این حال دیگر صاحب نظران خاطر نشان می‌کنند که روش‌های دولت در نوسازی یک جامعه تأثیر معنی داری بر چگونگی توسعه هنجارهای اجتماعی دارد.

بر خلاف چنین نظریاتی، برخی از فمینیست‌ها و مکاتب انتقادی بر وجود رفتارها و قوانین محدود کننده ظرفیت‌های زنان برای دستیابی به شرایط برابر، فارغ از موقعیت شغلی آن‌ها تأکید نموده و معتقدند که چنین ترتیبی علی رغم توسعه اقتصادی همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند (Jütting et al, 2008: 66). بدین معنی که تغییر شرایط زنان می‌بایست به جای متکی بودن بر رشد اقتصادی، به نوعی از باز مهندسی اجتماعی استوار باشد. Sen (1982) بر نقش زنان جهان سوم در فرآیند رشد اقتصادی صحنه گذاشته، در عین حال مدعی شدند، بر اساس تحلیل اقتصاددانانی نظیر Boserup، نگرانی‌ها در مورد مسائل پیش روی زنان جهان سوم افزایش یافته است. این امر متأثر از یک التقاط مفهومی است که منجر به وضع مقررات و سیاست‌های نامشخص از سوی

آژانس‌های توسعه‌ای می‌گردد. آژانس‌های توسعه‌ای، زنان را در دیدگاه نخست به‌عنوان ابزاری برای برنامه‌های کنترل جمعیت، افزایش تولید غذا و فراهم نمودن دیگر نیازهای اساسی قلمداد می‌نمایند (Seguino, 2011:103)

در یک نگاه کلی دو تفسیر متفاوت بین فمینیست‌ها و مکاتب انتقادی در خصوص رابطه بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی وجود دارد. در تفسیر اول، هیچ‌گونه تضمینی مبنی بر اثرگذاری توسعه اقتصادی بر نابرابری جنسیتی وجود ندارد. به عبارتی توسعه اقتصادی تأثیری اندک بر نابرابری جنسیتی داشته و یا اساساً "هیچ‌گونه تأثیری بر آن ندارد. به طوری که علی‌رغم رشد اقتصادی و صنعتی شدن هنوز هم دسته‌بندی جنسیتی نیروی کار و مشارکت کمتر نیروی کار زنان فارغ از توسعه منابع انسانی آنان، به قوت خود باقی است. تمرکز حضور زنان در پست‌های پایین و دفتری در بازار کار کشورهای صنعتی خود شاهدهی بر وجود رفتارها، سنت‌های فرهنگی و قوانین ایجادکننده نابرابری‌های جنسیتی، علی‌رغم توسعه اقتصادی است (Berik et al., 2009:1-33). سازمان ملل در سال ۱۹۹۵، نقش قوانین، نرم‌ها، عرف‌های اجتماعی و آداب و رسوم را در محدود نمودن توان بالقوه توسعه در کاهش تبعیض جنسیتی بررسی نموده است؛ که از آن جمله می‌توان به قوانین ناکارآمد در زمینه پیش‌گیری از خشونت علیه زنان، تبعیض در قانون کار، قوانین محدودکننده مالکیت زنان، محدودیت‌های حفظ درآمد زنان در ساختار خانواده، قوانین باروری اشاره نمود (Unwomen, 2014).

در مقابل این تفسیر، گروهی دیگر از پژوهشگران بر این باورند که توسعه اقتصادی می‌تواند شرایط زنان را نه تنها محدود بلکه وخیم‌تر نماید (Seguino et al., 2013: 212). این گروه از محققین بر این نکته پا می‌فشارند که با توسعه اقتصادی، زنان کنترل خود را بر منابع ازدست‌داده و از نظر اقتصادی، به‌طور فزاینده‌ای به مردان وابسته می‌شوند. ضمن این که کارهای تولیدی را کنار گذاشته و به حوزه‌های خصوصی خانه محدود می‌شوند. گرچه این دیدگاه از نظر تأثیر منفی توسعه بر زنان به دیدگاه Boserup نزدیک است، اما بر خلاف Boserup به تغییر بهره‌وری در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی توجه نکرده و بیشتر به حذف زنان در فرآیند توسعه تأکید کرده است. Blumberg (1981) در مورد علت به حاشیه رفتن زنان در فرآیند توسعه، به سه عامل اشاره می‌نماید: ارتقای بار واقعی زنان، کاهش امکانات اصلی آنان و تقلیل فرصت‌های زنان به‌عنوان یک انسان.

با توجه به مبانی نظری اشاره شده، در راستای تبیین یک چارچوب جهت تحلیل، می‌توان نابرابری جنسیتی را متأثر از میزان دسترسی به بازار کار، منابع، سنت‌ها، قراردادهای اجتماعی و همچنین سطح توسعه دانست. در این بین، در کشورهای در حال توسعه، قوانین، نرم‌ها، عرف‌های اخلاقی و آداب و رسوم نقش تعیین‌کننده‌ای در تبیین نابرابری‌های جنسیتی در جامعه دارد به طوری که می‌تواند برای ورود زنان به بازار کار و یا دسترسی آنان به منابع مورد نیاز ایجاد محدودیت نمایند. همچنین در این جوامع سیاست‌هایی که هدف آن‌ها بهبود دسترسی زنان به آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، اعتبارات مالی و بازار کار است، هرچند هزینه‌ها و نیازهای فنی بیشتری را طلب می‌کند، اما معمولاً^{۱۶} از نظر جامعه راحت‌تر پذیرفته شده و به مفهوم، مداخله در زندگی خصوصی‌شان تلقی نمی‌شود. در مقابل تغییراتی که مستلزم دخالت دولت در عقاید سنتی و هنجارهای نهادینه شده است، با مقاومت بیشتری مواجه شده و برای عملی شدن، به دوره زمانی طولانی‌تری نیاز دارد (Khani, 2010: 16).

۳- مطالعات تجربی

برخلاف شمار نسبتاً^{۱۷} بالایی از مطالعات که اثر نابرابری جنسیتی بر رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار داده‌اند، تعداد معدودی از پژوهش‌ها، رابطه معکوس بین آن‌ها، یعنی اثر رشد اقتصادی بر نابرابری جنسیتی را مطالعه و ارزیابی نموده‌اند. این مسئله می‌تواند نشان‌دهنده جذاب نبودن تحلیل این رابطه برای طیف اصلی اقتصاددانان باشد؛ به نحوی که آن‌ها را برای تدوین مدل‌های مناسب، در جهت تحلیل عامل‌های مؤثر بر نابرابری جنسیتی، همانند مدل‌های ارائه شده برای رشد اقتصادی ترغیب نمی‌نماید. افزون بر این، ماهیت چند بعدی شاخص‌های اندازه‌گیری نابرابری جنسیتی نیز رهنمون‌های روشنی درباره ابعادی که باید در اولویت قرار گیرند، به دست نمی‌دهد. در ادامه به منتخبی از مطالعات انجام گرفته در این زمینه اشاره کوتاهی شده است.

Dollar & Gatti (1999) برای بررسی چگونگی تأثیر توسعه اقتصادی بر نابرابری جنسیتی از داده‌های تابلویی ۱۲۷ کشور (شامل کشورهای منطقه شرق آسیا، مرکز آسیا، اروپا، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب، خاورمیانه و آمریکای شمالی) در دوره زمانی ۱۹۷۵-۱۹۹۰ استفاده نموده‌اند. نتایج نشان می‌دهد، رابطه‌ای به شکل U وارونه بین لگاریتم درآمد سرانه واقعی و شاخص‌های نابرابری جنسیتی (شاخص نرخ بی‌سوادی زنان، شاخص امید به زندگی و شاخص برابری اقتصادی)

وجود دارد. در این پژوهش شاخص آزادی شهروندان و متغیرهای مجازی مذهب و منطقه به عنوان متغیرهای کنترلی در نظر گرفته شده است.

Forsythe, Korzeniewicz & Durrant (2000) در مقابل مطالعه یاد شده نشان دادند که بر مبنای داده‌های تابلویی بیش از ۱۲۹ کشور، در دوره زمانی ۱۹۹۷-۱۹۷۰، سطح توسعه اقتصادی (GDP سرانه) با وضعیت زنان از یک رابطه خطی معنادار و مثبت برخوردار است. ضمن این که شاخص GDI در کشورهای غنی بالاتر از کشورهای فقیر است. در این پژوهش متغیرهای سهم زنان از نیروی کار، سهم صنعت از GDP، شاخص مردم سالاری و متغیر مجازی مذهب به عنوان متغیرهای کنترلی در نظر گرفته شده است.

Seguino (2003) در مورد رابطه بین سیکل‌های تجاری (رونق و رکود) و تفاوت‌های جنسیتی در بازار کار بر مبنای داده‌های ۸۰ کشور با سطوح درآمدی پایین، متوسط و بالا دریافت که با بهبود وضعیت اقتصادی، مردان نسبت به زنان در بازار کار سریع‌تر جذب شده و میزان نابرابری در دسترسی به شغل افزایش می‌یابد. این یافته‌ها با تبعیض جنسیتی کار مطابقت دارد.

Afshari, & Sheibani (2003) ارتباط بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی در ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند. در این مطالعه، برای ارزیابی رابطه مقطعی بین توسعه اقتصادی و موقعیت زنان (نابرابری جنسیتی) دو نوع مدل به کار برده شده است، مدل خطی و مدل درجه دو؛ که مدل درجه دو، فرضیه وجود رابطه U وارونه بین متغیر مستقل و وابسته به کار برده شده را، مورد آزمون قرار داده است. نتایج مطالعه مقطعی انجام شده در تأیید نظریه کلاسیک‌ها یک رابطه خطی و مثبت بین رشد اقتصادی و موقعیت زنان و همچنین وجود یک رابطه منفی و خطی ضعیف بین رشد اقتصادی و نابرابری جنسیتی (GI) را نشان می‌دهد.

Heintz (2006) با استفاده از داده‌های تابلویی ۱۶ کشور با سطوح درآمدی کم و متوسط، در دوره زمانی ۱۹۷۳-۲۰۰۳، اثرات جهانی سازی و تغییر در دیگر سیاست‌های اقتصاد کلان بر نسبت اشتغال زنان به مردان را، به عنوان شاخص نابرابری جنسیتی مورد ارزیابی قرار داده است. بر اساس یافته‌های تحقیق شاخص‌های رشد اقتصادی، لگاریتم سهم مخارج دولت از GDP و لگاریتم سهم صادرات کالاها و خدمات از GDP، بر شاخص لگاریتم اشتغال زنان به مردان تأثیر مثبت و بالعکس شاخص لگاریتم سهم واردات از GDP و نرخ‌های بهره حقیقی کوتاه مدت داری تأثیر منفی است. ارزیابی این نتایج از دیدگاه جنسیتی نشان می‌دهد که اثرات متناقض رشد اقتصادی بر

اشتغال زنان نسبت به مردان ناشی از جهت‌گیری سیاستی استراتژی‌های رشد است. هینتز خاطر نشان می‌کند که بسیاری از داده‌های بین‌المللی اشتغال در برگیرنده اطلاعات جامعی درباره اشتغال غیر رسمی نمی‌باشند؛ بنابراین در تفسیر نتایج آن‌ها باید محتاطانه عمل نمود.

Bussmann (2009) با استفاده از داده‌های تابلویی ۱۳۴ کشور عضو و غیر عضو OECD در دوره زمانی ۱۹۷۰ - ۲۰۰۰ نشان داد که در کشورهای در حال توسعه، آزادسازی تجارت، مشارکت زنان در نیروی کار را افزایش داده اما در کشورهای صنعتی این مقوله موجب کاهش مشارکت زنان شده است. ضمن این که آزادسازی تجارت در کشورهای توسعه یافته، شمار زنان شاغل در بخش خدمات را افزایش می‌دهد در حالی که در کشورهای در حال توسعه بر شمار زنان شاغل در بخش صنعت و کشاورزی می‌افزاید.

Khani (2010) در مطالعه‌ای تحت عنوان چارچوب تحلیلی در مطالعات نابرابری جنسیتی در جهان، ضمن معرفی شاخص‌های مهم سنجش نابرابری‌های جنسیتی، به تبیین مشکل ساختاری این شاخص‌ها در خصوص عدم توجه به الگوها و غالب‌های ساختاری جوامع می‌پردازد. همچنین این مطالعه نشان می‌دهد که منابع منتشره در سطح جهان و ایران، وجود نابرابری‌ها به شکل فوق را تایید می‌کنند و بر عوامل اجتماعی به عنوان کلید اصلی پیدایش سایر انواع نابرابری‌ها تأکید می‌کند.

Oostendorp (2010) نیز به بررسی اثر تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر شاخص شکاف جنسیتی اشتغال با استفاده از داده‌های ۸۰ کشور با سطوح درآمدی پایین، متوسط و بالا در دوره ۱۹۸۳-۱۹۹۹ پرداخته است. نتایج بیانگر آن است که: با افزایش GDP سرانه شکاف دستمزدها کاهش یافته است. همچنین تأثیر تجارت و جریان خالص سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر شکاف جنسیتی دستمزد برای مشاغل غیر تخصصی در کشورهای فقیر و غنی، بسیار محدود بوده در حالی که در کشورهای با سطح درآمدی متوسط شواهد بیانگر اثرگذاری گسترده جریان خالص سرمایه‌گذاری مستقیم است. همچنین در کشورهای غنی، نهادهای تعیین‌کننده دستمزد، از قدرت اثرگذاری قابل توجهی بر شکاف دستمزدها برخوردار می‌باشند.

gaddis & klsen (2012) با استفاده از داده‌های ۱۰۲ کشور عضو و ۱۷۷ کشور غیر عضو OECD در سطوح مختلف نابرابری جنسیتی در دوره ۱۹۸۰-۲۰۰۵ دریافتند، در حالی که ممکن است کشورهای OECD از رابطه u وارنه شکل بین رشد اقتصادی (رشد GDP سرانه) و نابرابری

جنسیتی (مشارکت زنان در نیروی کار (FLFP) در مسیر توسعه خود برخوردار باشند، چنین شکلی از رابطه، میان توسعه و نابرابری جنسیتی، به جزء در کشورهای در حال توسعه برخوردار از منابع غنی طبیعی، در سایر این کشورها موضوعیت ندارد. محققان همچنین اثرات رشد ارزش افزوده بخش های اقتصادی را بر اشتغال زنان مورد ارزیابی قرار داده اند. نتایج نشان می دهد که الگوی رشد بخشی بر سطح مشارکت زنان در نیروی کار اثرگذار است (بیشترین اثر مربوط به ارزش افزوده بخش کشاورزی و بخش خدمات همانند تجارت، هتل و رستوران و کمترین مربوط به بخش استخراج منابع طبیعی است).

Eastin & Prakash (2013) از مطالعه بر روی کشورهای توسعه یافته در دوره زمانی ۱۹۸۰-۲۰۰۵ نتیجه گرفتند که توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی از رابطه ای غیریکنواخت برخوردار بوده که دارای سه فاز است. در فاز اول؛ توسعه اقتصادی نابرابری جنسیتی را بهبود. در فاز دوم این روند ثابت شده یا اندکی کاهش خواهد یافت و در فاز سوم این روند افزایش مجدداً " بهبود می یابد. به عبارتی بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی رابطه ای S شکل وجود دارد. بر اساس مطالعات انجام شده در هر یک از مراحل توسعه، به ویژه در مرحله دوم، برای بهبود شاخص های جنسیتی باید همراه با فرآیند توسعه اقتصادی، سیاست های مناسب در زمینه های مختلف نیز اتخاذ گردد.

۴- روش تحقیق

روش گردآوری داده های این تحقیق اسنادی و روش تحلیل نیز، تحلیل اقتصادسنجی است. همچنین به منظور تطبیق تئوری های اقتصادی با واقعیت های جامعه، روابط علی بین متغیرها، با استفاده از آمار و ارقام مورد بررسی قرار گرفته و پس از تطبیق با تئوری ها، با استفاده از آمار استنتاجی و روش های اقتصادسنجی، رد یا اثبات فرضیه های ارائه شده، آزمون شده است. داده های این پژوهش از طریق مراجعه به نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ کل کشور، وبسایت پایگاه های اطلاعات نشریات مرکز آمار و بانک مرکزی ایران و نشریات وزارت اقتصاد و دارایی کشور گردآوری شده است. از کتاب ها و مقالات مختلف مرتبط با این موضوع نیز استفاده گردید. با توجه به عدم وجود داده های سری زمانی استانی، امکان بررسی روند در این

تحقیق میسر نبوده، لذا در نهایت این مطالعه با استفاده از تخمین داده‌های مقطعی سال ۱۳۹۰ به بررسی ارتباط بین توسعه اقتصادی و وضعیت زنان با استفاده از نرم‌افزار Eviews 8 می‌پردازد.

۴-۱- الگوی مورد برآورد

بر اساس برخی شواهد تجربی، رابطه u معکوسی بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی وجود دارد؛ به بیان دیگر، در مراحل اولیه توسعه، نابرابری جنسیتی افزایش می‌یابد. این افزایش تا رسیدن به نقطه برگشت منحنی ادامه دارد. پس از نقطه‌ی برگشت منحنی، در مراحل بعدی توسعه نابرابری جنسیتی کاهش می‌یابد. این منحنی به دلیل شباهتش با منحنی Kuznetz که رابطه بین نابرابری در آمد و سطح درآمد را نشان می‌دهد، منحنی جنسیتی Kuznetz (GKC) نامیده شده است. هر چند این رابطه از مطالعات Boserup در ۱۹۷۰ تا به امروز رشد یافته، اما شواهد تجربی فرضیه منحنی جنسیتی Kuznetz را در تمامی مطالعات تأیید نمی‌نماید. علت این موضوع، به نوع شاخص‌های انتخابی، فرم تابعی، روش اقتصادسنجی و متغیرهای توضیحی (مستقل)، دوره زمانی لحاظ شده و تئوری‌های در نظر گرفته شده، بازمی‌گردد. در تدوین الگوی مورد برآورد این بررسی از مبانی نظری و همچنین مدل بکار گرفته شده در مطالعه تجربی Eastin & Prakash (2009) با لحاظ تعدیلاتی استفاده و معادله (۱) برای آزمون فرضیه فوق طراحی شده است.

$$\ln(GII)_i = \alpha_0 + \beta_1 \ln\left(\frac{GDP}{p}\right)_i + \beta_2 \left[\ln\left(\frac{GDP}{p}\right)_i\right]^2 + \beta_3 \left[\ln\left(\frac{GDP}{p}\right)_i\right]^3 + \beta_4 z_i + \varepsilon_i \quad (1)$$

در رابطه (۱)، $\ln(GII)_i$: لگاریتم طبیعی شاخص نابرابری جنسیتی؛ $\ln\left(\frac{GDP}{p}\right)_i$: لگاریتم طبیعی تولید ناخالص واقعی سرانه و z_i : متغیرهای کنترلی را نشان می‌دهد که بر نابرابری جنسیتی تأثیرگذار می‌باشند. این متغیرها عبارت‌اند از:

$\ln\left(\frac{FDI}{GDP}\right)_i$: لگاریتم طبیعی سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (Foreign Direct Investment) از تولید ناخالص داخلی

$\ln\left(\frac{EX}{GDP}\right)_i$: لگاریتم طبیعی سهم صادرات (Export) از تولید ناخالص داخلی

$\ln\left(\frac{In}{GDP}\right)_i$: لگاریتم طبیعی سهم ارزش افزوده بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی

همچنین اندیس i به استان مورد نظر، α_0 به جزء عرض از مبدأ، β_k به ضریب k آمین متغیر توضیحی و ε_i به جمله پسماند اشاره دارد.

اگر $\beta_1 = \beta_2 = \beta_3 = 0$ باشد، به معنای عدم وجود ارتباط بین $\ln(GII)_i$ و $\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i$ است. اگر $\beta_1 \neq 0$ و $\beta_2 = \beta_3 = 0$ باشد، یعنی تابع خطی است. به طوری که اگر $\beta_1 > 0$ باشد، یک ارتباط در حال افزایش یکنواخت بین $\ln(GII)_i$ و $\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i$ وجود دارد. در حالی که اگر $\beta_1 < 0$ باشد، یک ارتباط در حال کاهش یکنواخت بین $\ln(GII)_i$ و $\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i$ وجود دارد. اگر $\beta_1 \neq 0$ ، $\beta_2 \neq 0$ و $\beta_3 = 0$ باشد، یعنی تابع درجه دوم است؛ به طوری که اگر $\beta_1 > 0$ و $\beta_2 < 0$ باشد به معنای وجود ارتباط U شکل معکوس بین $\ln(GII)_i$ و $\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i$ است. در حالی که $\beta_1 < 0$ و $\beta_2 > 0$ باشد ارتباط بین $\ln(GII)_i$ و $\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i$ U شکل خواهد بود.

اگر $\beta_1 \neq 0$ ، $\beta_2 \neq 0$ و $\beta_3 \neq 0$ باشد، یعنی تابع درجه سوم است؛ به طوری که اگر $\beta_1 > 0$ ، $\beta_2 < 0$ و $\beta_3 > 0$ باشد، آنگاه ارتباط N شکل بین $\ln(GII)_i$ و $\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i$ وجود دارد. در حالی که اگر $\beta_1 < 0$ ، $\beta_2 > 0$ و $\beta_3 < 0$ باشد، این ارتباط به صورت N شکل معکوس خواهد بود.

همان طور که مشاهده می شود منحنی GKC فقط یکی از حالت های ممکن از مدل فوق است. متغیرهایی که در این تحلیل مورد بررسی قرار گرفته در مجموع شامل پنج عنوان بوده که در بین آن ها نابرابری جنسیتی به عنوان متغیر وابسته، به وسیله شاخص های مختلفی اندازه گیری می شود. این شاخص ها به طور معمول از منظر فرصت ها یا پیامدها مسئله را مورد بررسی قرار داده و حوزه های کلیدی همچون سلامت، آموزش، اشتغال، حضور اجتماعی و حقوق مدنی را پوشش می دهند. در این بین شاخص توسعه جنسیتی (GDI) از سال ۱۹۹۵ در مباحث توسعه انسانی طرح و باعث توجه جوامع بین المللی بر کاهش شکاف جنسیتی در تمام ابعاد زندگی گردید؛ اما شاخص GDI معیاری برای نابرابری جنسیتی نبوده، بلکه شاخص توسعه انسانی (HDI) تعدیل یافته نسبت به نابرابری جنسیتی است و نمی تواند مستقل از HDI تحلیل شود. به عبارتی، شاخص HDI دسترسی متوسط را نشان داده و شاخص GDI آن را بر حسب نابرابری بین زنان و مردان تعدیل می کند. از آنجا که هیچ کشوری دارای برابری کامل جنسیتی نیست؛ بنابراین شاخص توسعه انسانی کشورها با در نظر گرفتن نابرابری جنسیتی کاهش می یابد (FERRANT, 2010: 5). این امر منجر گردید تا در سال ۲۰۱۰، در بیستمین سالگرد گزارش توسعه انسانی، شاخص نابرابری

جنسیتی (GII) به عنوان یک شاخص تجربی معرفی شد. شاخص GII نشان‌دهنده نابرابری‌های جنسیتی در سه بُعد: بهداشت باروری، توانمندسازی و فعالیت اقتصادی است.

جدول (۱): شاخص نابرابری جنسیتی (GII) به تفکیک استان‌های کشور سال ۱۳۹۰

استان	شاخص نابرابری جنسیتی (GII)	استان	شاخص نابرابری جنسیتی (GII)
آذربایجان شرقی	۰/۴۷۲	سیستان و بلوچستان	۰/۷۴۸
آذربایجان غربی	۰/۶۲۶	فارس	۰/۶۰۲
اردبیل	۰/۶۴۸	قزوین	۰/۵۸۱
اصفهان	۰/۵۴۳	قم	۰/۶۱۳
البرز	۰/۴۲۶	کردستان	۰/۶۴۶
ایلام	۰/۵۲	کرمان	۰/۶۶۳
بوشهر	۰/۶۵۷	کرمانشاه	۰/۶۲۱
تهران	۰/۴۲۳	کهگیلویه و بویراحمد	۰/۶۷
چهارمحال و بختیاری	۰/۶۱۲	گلستان	۰/۶۱۲
خراسان جنوبی	۰/۵۴۸	گیلان	۰/۵۵۲
خراسان رضوی	۰/۴۶۷	لرستان	۰/۶۱۹
خراسان شمالی	۰/۶۳۷	مازندران	۰/۵۶۵
خوزستان	۰/۶۴۱	مرکزی	۰/۶۳۴
زنجان	۰/۵۳۴	هرمزگان	۰/۷۳۴
سمنان	۰/۶۲۱	همدان	۰/۶۵۵

مأخذ: یافته‌های تحقیق

بهداشت باروری با استفاده از نرخ مرگ و میر مادران و باروری نوجوانان، توانمندسازی با استفاده از سهم کرسی‌های پارلمانی به نسبت هر دو جنس و دستیابی به آموزش متوسطه و عالی از سوی هر دو جنس و فعالیت اقتصادی بر اساس نرخ مشارکت در بازار کار برای زنان و مردان اندازه‌گیری و محاسبه می‌گردند. این شاخص بین صفر (برابری کامل) و یک (نابرابری کامل) قرار می‌گیرد و بر مبنای میانگین کلی، میانگین‌های شاخص‌های یاد شده برای دو جنس محاسبه می‌شود. در این بررسی شاخص **GII** برای اولین بار در سطوح استانی محاسبه گردید. جدول

شماره (۱) نشان می‌دهد که بالاترین میزان نابرابری جنسیتی به ترتیب مربوط به استان‌های سیستان و بلوچستان، هرمزگان، کهگیلویه و بویراحمد و کرمان و کمترین آن مربوط به استان‌های تهران، البرز، خراسان رضوی و آذربایجان شرقی است.

با توجه به این که در ادبیات اقتصادی یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها برای اندازه‌گیری توسعه اقتصادی، محصول ناخالص ملی سرانه است، به‌عنوان یکی از متغیرهای مستقل در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته، ضمن این که داده‌های مربوط به تولید ناخالص داخلی و جمعیت استان‌های کشور از گزارش حساب‌های تولید مرکز آمار ایران و نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ این مرکز استخراج شد. برای در نظر داشتن دیگر متغیرهای اقتصادی تأثیرگذار بر نابرابری جنسیتی، چند متغیر کنترلی به مدل اضافه گردید. در این بین متغیر کنترلی تجارت بین‌الملل با استفاده از سهم صادرات به GDP، متغیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با استفاده از سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به GDP و متغیر ترکیب فعالیت‌های اقتصادی با استفاده از نسبت ارزش افزوده بخش صنعت به GDP محاسبه گردید. داده‌های مربوط به این متغیرها نیز برگرفته از گزارش وزارت امور اقتصاد و دارایی کشور تحت عنوان نماگرهای مالی اقتصادی استان‌های کشور سال ۱۳۹۰ و حساب‌های تولید مرکز آمار ایران است. به‌منظور برآورد معادله (۱) نیز از روش حداقل مربعات معمولی (OLS) با داده‌های مقطعی برای سال ۱۳۹۰ به شکل لگاریتمی با استفاده از ۳۱ مشاهده استفاده گردید. در ادامه آزمون‌های لازم و نتایج حاصل از آن‌ها گزارش شده است.

۳-۴- آزمون والد^۱

از آنجا که فرم‌های مختلفی برای مدل (۱) وجود دارد، لذا در این قسمت پس از تخمین مدل در فرم درجه سه، از آزمون والد برای انتخاب فرم مناسب تابع استفاده شده است. نتایج آزمون والد در جدول (۲) نشان می‌دهد که فرضیه صفر ($\beta_2 = 0$) در سطح ۵ درصد رد نشده ولی در مقابل فرضیه صفر ($\beta_2 = \beta_3 = 0$) رد شده است؛ بنابراین مدل درجه دوم به‌عنوان بهترین مدل انتخاب

1 Wald Test

می‌شود.

جدول (۲): نتایج آزمون والد برای انتخاب فرم تابع

آماره F	فرضیه صفر	فرم تابع
۶۲/۱	$\alpha_3 = 0$	درجه ۳
*۴/۳۷	$\alpha_2 = \alpha_3 = 0$	درجه ۳

* معنی‌داری در سطح ۰/۰۵

مأخذ: یافته‌های تحقیق

۴-۴- نتایج برآورد مدل

با توجه به نتایج آزمون والد که دلالت بر تأیید رابطه درجه دوم بین درآمد سرانه و نابرابری جنسیتی دارد، روش حداقل مربعات معمولی (OLS) با داده‌های مقطعی برای معادله (۲) در نظر گرفته شد.

$$\ln(Git)_i = \alpha_3 + \alpha_1 \ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i + \alpha_2 \left[\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)_i\right]^2 + \alpha_3 z_i + \varepsilon_i \quad (2)$$

نتایج حاصل از تخمین مدل با استفاده از نرم‌افزار Eviews8 در جدول (۳) آمده است. ارقام مندرج در این جدول، به جز ضریب متغیر سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از GDP حکایت از معناداری سایر ضرایب برآورد شده داشته، ضمن این که آماره F معنی‌داری کل رگرسیون را تأیید می‌کند. از سوی دیگر R^2 بیان می‌کند که ۵۵ درصد تغییرات متغیر وابسته از طریق متغیرهای مستقل و کنترلی مدل قابل توضیح است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مثبت بودن ضریب لگاریتم طبیعی تولید ناخالص سرانه (۳/۴۷) در جدول (۳) نشان از افزایش نابرابری جنسیتی به ازای هر واحد افزایش در GDP سرانه دارد. البته منفی بودن ضریب متغیر مجذور لگاریتم GDP (-۰/۸۹)، حکایت از آن دارد که در مراحل بعدی رشد اقتصادی، میزان نابرابری جنسیتی کاهش می‌یابد. بر اساس مباحث تنوریک طرح شده، هر نوع نابرابری نشانگر عدم تقارن نیروها بوده که در طول زمان به‌عنوان هنجارهای اجتماعی پذیرفته شده و هرگونه نیرویی که بخواهد این هنجارها را اصلاح نماید با شرایط حاکم (نهادهای سنتی و فرهنگی و ساختار مردسالاری و ذینفعان آن) مواجه می‌گردد.

جدول (۳): نتایج برآورد مدل به روش OLS، LN(GII) متغیر وابسته

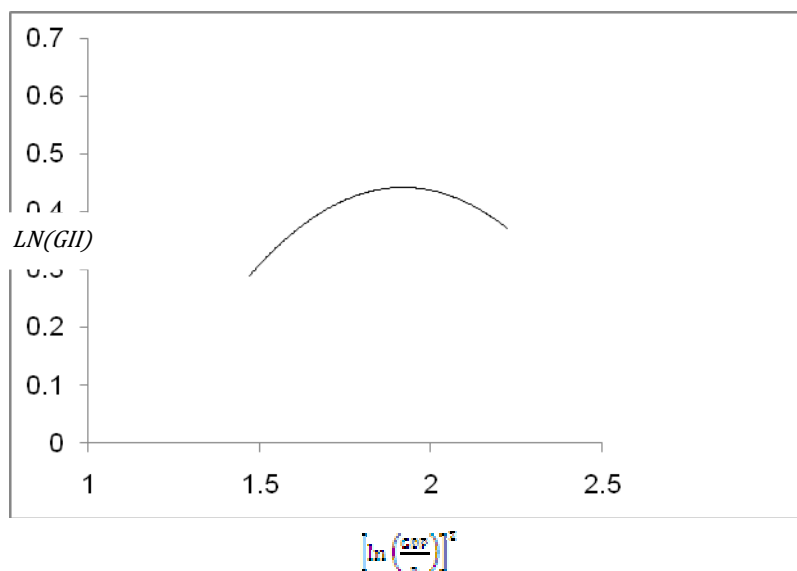
متغیر	ضریب	آماره t
C	-۳/۱۱	-۲/۴۴
$\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)$	۳/۴۷	*۲/۴۹
$\left[\ln\left(\frac{GDP}{P}\right)\right]^2$	-۰/۸۹	*-۲/۲۹
$\ln\left(\frac{EX}{GDP}\right)$	-۳/۱۹	*-۲/۸
$\ln\left(\frac{FDI}{GDP}\right)$	۰/۰۲	۰/۳
$\ln\left(\frac{In}{GDP}\right)$	۰/۳۱	*۲/۲
Ar(1)	۰/۱۲۸	۰/۶

آماره‌های رگرسیون:
 $R^2 = ۰/۵۵$, $F = ۴/۶۶۸۲$, $\text{prob}(F\text{-ststistiv}) = ۰/۰۰۳$, $D.W = 1/۱۷$

* معنی‌داری در سطح ۰/۰۵

رشد اقتصادی با فراهم سازی بسترهای لازم، زمینه شکل‌گیری زنانی با درآمد مستقل که قادرند در سطح اجتماع و اقتصاد نمود داشته باشند را فراهم می‌سازد. هرچند پدیده فوق به‌عنوان شرط لازم حضور زنان در عرصه فعالیت‌های اقتصادی است، اما شرط کافی آن است که نگرش شرایط حاکم نسبت حضور زنان اصلاح گردد. این اصلاح در کوتاه‌مدت همیشه امکان‌پذیر نبوده، چراکه ذینفعان شرایط حاکم می‌کوشند تا با عنوان بازگشت به ارزش‌های سنتی از هرگونه تغییری ممانعت نمایند؛ اما در ادامه فرایند توسعه، تغییر هزینه فرصت زنان برای پیوستن به نیروی کار توازن قدرت میان نیروهای ترقی‌خواه و سنتی را متأثر می‌نماید؛ بنابراین سیاستی را می‌توان مطرح نمود که بر اساس آن، همراه با رشد و تحولات ساختاری در اقتصاد؛ فرصت‌های زنان برای مشارکت در بازار کار؛ و نیز ظهور زنان به‌عنوان بازیگرانی با جریان درآمدی مستقل؛ افزایش یابد. نتایج جدول (۳) نشان می‌دهد که بین متغیر لگاریتم سهم صادرات از تولید ناخالص داخلی و نابرابری جنسیتی رابطه‌ای معکوس (۳/۱۵-) و معنادار وجود دارد. یعنی همراه با افزایش سهم صادرات از تولید ناخالص داخلی، نابرابری جنسیتی کاهش می‌یابد. وجود این ارتباط در مطالعات قبلی (Heintz, 2006) به اثبات رسیده است. یکی از مهم‌ترین دلایل این رابطه معکوس را می‌توان

شکل‌گیری فرصت‌های شغلی جدیدی برای زنان و در نتیجه کاهش نابرابری جنسیتی دانست. به عبارتی، توسعه فعالیت‌های پایه و تولید محصولات صادرات محور، با ایجاد فرصت‌های رقابتی و ظرفیت‌سازی اشتغال، موجب کاهش نابرابری جنسیتی می‌شود.



نمودار (۱): رابطه بین تولید ناخالص داخلی سرانه و نابرابری جنسیتی در ۳۱ استان کشور سال ۱۳۹۰

همچنین از نتایج جدول مذکور چنین استنباط می‌شود که بین متغیر سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از تولید ناخالص داخلی به‌عنوان دومین متغیر کنترلی در مدل و میزان نابرابری جنسیتی رابطه معکوسی وجود دارد؛ مطالعات پیشین (Oostendorp, 2010) نیز وجود این رابطه معکوس را تأیید می‌کند. مقدار ضریب این متغیر (-۰/۰۵) است، ولی از معناداری لازم برخوردار نیست که این خود نیازمند مطالعه بیشتری است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود ضریب برآورد شده برای متغیر سهم بخش صنعت در اقتصاد استان به‌صورت مثبت و معنادار ظاهر شده است. این رابطه مثبت را با توجه به تحلیل ماریان Marian Schimink از بحث Boserup را می‌توان این‌گونه تحلیل نمود که در کشورهای در حال توسعه تکنولوژی‌های وارداتی نیاز به کار غیر ماهر را کاهش می‌دهد. چنین فن‌آوری‌هایی به همراه نیروی کار دانش‌آموخته‌تر ظرفیت بخش کارگاهی را برای جذب نیروی کار کاهش

می‌دهد و توسعه‌ای که در صنایع رخ می‌دهد منجر به تقاضای بیشتر نیروی کار مردان می‌شود. این روند توسعه، پیامدهای متناقضی برای زنان در پی دارد؛ زنان به‌ناچار به حاشیه رانده می‌شوند و به‌مثابه نیروی کار ارزان مورد استثمار قرار می‌گیرند.

۴-۴- نتیجه‌گیری

از دیدگاه Kuznetz، نابرابری اجتماعی در مراحل اولیه توسعه اقتصادی، افزایش یافته، سپس تثبیت شده و بالاخره کاهش می‌یابد. این افزایش اولیه نابرابری و کاهش تدریجی نابرابری اجتماعی در ادبیات به‌عنوان منحنی U معکوس نابرابری درآمد مشهور است. در این مطالعه مقطعی نشان داده شد، بین توسعه اقتصادی و نابرابری جنسیتی در استان‌های کشور نیز رابطه غیرخطی (به شکل U- وارونه) برقرار است. این نتیجه، دیدگاه‌های فمینیستی و نئوکلاسیک را مبنی بر این که توسعه بر نابرابری جنسیتی دارای تأثیر یکنواختی است، به چالش کشیده، ضمن این که نشان می‌دهد برای کاهش نابرابری جنسیتی، تنها توسعه اقتصادی کافی نبوده و این پدیده در ادامه، با تغییر نهادهای سنتی و فرهنگی می‌تواند نابرابری جنسیتی را کاهش دهد. در این مقاله همچنین نشان داده شد که چگونگی ترکیب فعالیت‌های اقتصادی می‌تواند بر نابرابری جنسیتی تأثیرگذار باشد؛ به‌طوری که افزایش سهم ارزش افزوده بخش صنعت از تولید ناخالص داخلی توأم با افزایش نابرابری جنسیتی در استان‌های کشور بوده که می‌تواند ناشی از تقاضای بیشتر این بخش بر نیروی کار مردان باشد. از تأثیر منفی و معنی‌دار شاخص صادرات بر نابرابری جنسیتی با کمی احتیاط می‌توان بیان نمود، حرکت اقتصاد کشور به سمت برونگرایی و تعامل با اقتصاد جهانی، فرصت‌های جدیدی را برای حضور زنان در عرصه جامعه فراهم نموده و موجبات کاهش نابرابری جنسیتی را فراهم می‌سازد. در جهت بهبود وضعیت زنان لازم است شرایط و امکانات ویژه هر منطقه و هر اجتماع انسانی در نظر گرفته شود تا پیامدهای ناخواسته و تبعات منفی به دنبال نداشته باشد.

references

- 1- Afshari, Z. Sheibani, A. (1382). Gender Inequality and Economic Development in Iran. *Journal of Economic Research*, 62(82); 151-174. (In Persian).
- 2- Arora, R. (2012). Gender Inequality, Economic Development, and Globalization: A State Level Analysis of India. *The Journal of Developing Areas*, 46(1); 147-163.

- 3- Berik, G. Rodgers, Y. Seguino, S. (2009). Feminist Economics of Inequality, Development, and Growth. *Feminist Economics*, 15(3); 1-33.
- 4- Boserup, E. (1970). *Women,s Role of Economic Development*. New York, st.Martin,s.
- 5- Braunstein, E. (2012). Neoliberal Macroeconomics. A Consideration of its Gendered Employment Effects. Geneva, UNRISD Research Paper 2012-1.
- 6- Bussmann, M. (2009). The Effect of Trade Openness on Women's Welfare and Work Life. *World Development*, 37(6); 1027-1038.
- 7- Chichilnisky, G. (2008). The Gender Gap. *Review of Development Economics*, 12 (8); 28-44.
- 8- Dollar, D. and Gatti, R. (1999). *Gender Inequality, Income and Growth: Are Good Times Good for Women?*, Washington DC: World Bank.
- 9- Duflo, E.(2006). *Gender Equality In Development*. Mimeo, MIT Economics Department, Working Paper.
- 10- Eastin, j. Prakash, A. (2013). Economic Development and Gender Equality: Is There a Gender Kuznets Curve?. *World Politics*, 65(1); 156-186.
- 11- FERRANT, G. (2010). A New Way to Measure Gender Inequalities in Developing Countries: The Gender Inequalities Index (GII). Paris, Univercity Paris, CES Working Paper 17.
- 12- Forsythe, N. Korzeniewicz, R. P. Durrant, V. (2000). Gender Inequalities and Economic Growth: A Longitudinal Evaluation', *Economic Development and Cultural Change*. 48(2); 415-425.
- 13- Gaddis, I. Klasen, S. (2012). Economic Development, Structural Change and Women's Labor Force Participation. A Re-examination of the Feminization of the U Hypothesis, Göttingen, University of Göttingen, Courant Research Centre Working Paper 71.
- 14- Goldin, c.(1994). The U-shaped female labor force function in economic development and economic history. University of Chicago Press, Department of Economics, Working Paper Series 4707.
- 15- Grossman, G. M. and Krueger, A. B. (1995). Economic growth and the environment, *Quarterly Journal of Economics*, 110; 353-377.
- 16- Gydnr, (2007). *Sociology* (Translated by Chavshyan,H). Tehran, published by Reed Publishing.
- 17- Heintz, J. (2006). *Globalisation, Economic Policy and Employment: Poverty and Gender Implications*. Geneva. International Labour Office, Employment Policy Unit, Employment Strategy Department.
- 18- Inglehart, R. (1997). *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles in Advanced Industrial Society*. Princeton, UJ: Princeton University Press.
- 19- Jütting, J. Morrisson, ch . Drechsler, D. (2008). Measuring Gender (In)Equality: Introducing the Gender, Institutions and Development Data Base (GID). *Journal of Human Development*. 9 (1); 65-86.
- 20- Khani, F. (2010). Analytical framework for the study of gender inequality in the world. *Journal of Women in Development and Policy*, 8(30); 7-30. (In

- Persian).
- 21- Mehregan, N. Moosaei, M. Keyhani, R. (2008). Economic Growth and Income Distribution in Iran Social. Welfare, 7 (28); 57-77. (In Persian).
 - 22- Mitra, A. (2013). Gender Inequality in the Labour Market. Delhi, Springer India;203-206.
 - 23- Oostendorp, R. H. (2010). Globalization and the Gender Wage Gap. World Bank Policy Research Working Paper 3256.
 - 24- Radol, Cristina. (2012). Theoretical Debates on the Concept of Gender Equality. Journal of Community Positive Practices. 1; 5-17.
 - 25- Richards, D. Gelleny, R. (2007). Women's Status and Economic Globalization. International Studies Quarterly, 51(4); 855-876.
 - 26- Rosenbluth, F. Iversen, T. (2006). The political economy of gender: Explaining cross-national variation in the gender division of labor and the gender voting gap. American Journal of Political Science, 50 (1); 1-19.
 - 27- Sarasúa, C. (2008). The Enlightened Agenda to Transform the Gender Division of labor in Silk Manufacturing. History & Technology, 24 (1); 23-39.
 - 28- Seguino, S. (2003). Why are Women in the Caribbean so much more likely than Men to be Unemployed?'. Social and Economic Studies, 52(4); 83-120.
 - 29- Seguino, S. (2007). Plus Ça Change? evidence on global trends in gender norms and stereotypes. Feminist Economics, 13(2);1-28.
 - 30- Seguino, S. (2011). Gender Inequality and Economic Growth: A Reply to Schober and Winter-Ebmer. World Development,39(8); 87-485.
 - 31- Seguino, S. Were, M. (2014). Gender, Development, and Growth in Sub-Saharan Africa. Journal of African Economies, Forthcoming, 23(1); 18-61.
 - 32- World Bank.(2007). Gender Action Plan: Gender Equality as Smart Economics, Washington DC: The World Bank.